

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که راجع به استصحاب بود عرض شد راه های مختلفی گفته شده، تقریبات متعددی است و طبیعتاً دلیل های مختلفی اقامه شده و خواهی نخواهی نتیجه هر دلیل هم با دلیل دیگر فرق دارد، ظاهراً وجه هفتم بود که عرض کردیم از روایات است. عرض کردیم این مسلک که از روایات اخذ بشود این اصلاً اصولاً، این را دیروز عرض کردیم، سابقاً عرض کردیم، در دنیای اسلام این بود یعنی این اختصاص به شیعه نداشت، این در دنیای اسلام بود که تمسک به روایات بشود در باب استصحاب، در دنیای اسلام کلاً وجود داشت لکن به این نحو وجود داشت که وقتی آمدند بحث استصحاب را مطرح کردند مثل بحث قیاس، حالا من سابقاً هم گفتم فقط یک اشاره اجمالی می کنم شاید در خلال بحث های آینده توضیح بیشتری بدهم. عرض کردیم اصل بحث در دنیای اسلام از زمان صحابه به بعد این بود که ما موضوعاتی داریم که حکم آن ها نیامده، آن وقت این ها آمدند راه هایی رفتند برای این که حکم آن موضوع را پیدا بکنند، راه های متعددی شده، من جمله اصول را برای این جهت درست کردند، قواعد فقه را برای این جهت درست کردند، یکی از راه ها قیاس بود، خلاصه قیاس این بود که اگر حکمی بر یک موضوعی آمده و ما توانستیم شبیه این موضوع را پیدا بکنیم، عرض کردم اگر بخواهیم دقیقاً امروزه مسئله قیاس را مطرح بکنیم ولو تعبیر شده قیاس همان تمثیل منطقی است لکن این درست نیست، دقیق تر اگر بخواهیم بیان بکنیم قیاس فضا سازی است، یک نوع فضا سازی است یعنی ما می آئیم یک فضا سازی می کنیم، می بینیم که مثلاً مناسب با این که شارع مقدس اهتمام کرده روی خمر و این که خمر هم شراب انگوری بوده حرام است، طبق این فضا سازی مثلاً فرض کنید شراب خرما هم حرام است، شراب برنج هم حرام است، شرابی که از نشاسته درست می کنند آن هم حرام است، این فضا سازی است، یک نوع فضا سازی است و لذا این فضا سازی را حق مجتهد می دانستند، اگر غیر مجتهد این کار را می کرد این را قبول نمی کردند، این سرّش هم این بود یعنی مجتهد می تواند با در نظر گرفتن مجموعه احکام بیاید این موردی که موضوع هست حکم ندارد

.....

بیان بکند، عرض کردم مثال بارزش هم که متاسفانه در روایات ما هم هست، البته ما که قبولش نداریم مسئله حد خمر بود چون بعضی از حدود در قرآن آمده، آن وقت شرب خمر اعتقادشان بود که در قرآن نیامده و در زمان عمر چون عمر دامادی داشت، شوهر خواهرش به اصطلاح، این شراب خورده بود و بعد هم تمسک می کرد به یک آیه ای که افراد مومن اگر کاری بکنند اشکال ندارد، بعد بنا شد که این را چه حدی بگذارند؟ بعضی ها گفتند ده تا، بعضی گفتند چهل تا، بعضی گفتند پنجاه تا، بعضی ها گفتند چند تا تو گوشی بزنی، از این صحبت ها، نقل شده که امیرالمومنین فرمودند آنی که مناسب با حدودی که در قرآن است حد قذف است، در قرآن حد زنا هست، حد محارب هست، حد دزد هست اما آنی که مناسب است، ببینید این اسمش قیاس است چون آنی که با حد شرب خمر می خورد همان قذف است، فحاشی ای که انسان می کند و نسبت های زشت می دهد و لذا حدش را هشتاد قرار دادند، هشتاد تازیانه که در قرآن، دقت کردید؟ در حقیقت قیاس این بود، آن وقت قیاس در حقیقت این بود یک موضوعی که دارای حکم است یک موضوعی که دارای حکم نیست یک رابطه ای بین این دو تا پیدا کردن حکم را از این یکی به آن یکی سریان دادن، این قیاس شد، قذف دارای حکم است، شرب خمر دارای حکم نیست لکن شرب خمر با قذف می سازد، آدم شراب که می خورد نامربوط می گوید و کارهای زشت می گوید، یک شعر خیلی قشنگی سابقا ظاهرا خواندم، نکند دانا مستی، نخورد عاقل می، از این جا شروع می شود، بعد در آخرش می گوید که گر کنی بخشش گویند که می کرد نه وی، ورکشی عربده گویند که وی کرد نه می، این هم لطیف است، گر کنی بخشش گویند که می کرد نه وی، ورکشی عربده گویند که وی کرد نه می، علی ای حال این مطلبی است که درست است یعنی واقعا این آمد گفت این را بیاایم به آن ملحق بکنیم، پس یک تناسبی ما بین قذف و شرب خمر دیدند، حکم قذف و حد قذف را سریان دادند به شرب خمر، روشن شد؟ این اسمش شد قیاس، آن وقت عرض کردیم استصحاب چی بود در شبهات حکمیه کلیه؟ موضوع یکی بود، دو تا حالت داشت، موضوع یکی بود، آن جا موضوع دو تا بود، این جا موضوع یکی است که دو تا حالت دارد، یک حالتش حکم دارد، یک حالتش ندارد، آمدند آن حکم مال حالت را به آن دومی سریان دادند لذا خیلی شبیه قیاس است، مثلا زن مادام که خون می بیند حکم دارد که حرمت باشد، خون قطع شده، غسل هم نکرده، این حالت دلیل ندارد، حالا فرض کنید از آیه

مبارکه استظهار نشود، آمدند حکم آن حالت را به این حالت دادند، حکم وجود دم را دادند به حالتی که دم قطع شده باشد. اسم این شد استصحاب، این یعنی آن جا هم یک نوع سریان از یک موضوع به موضوع دیگری بود، آن وقت چون سریان از هر موضوعی که به موضوع دیگر نمی شود داد، یک رابطی بین اینها، اسمش شد علت، مستنبط العلة، از این حرف هایی که نوشتند، جامع، در باب استصحاب هم چکار کردند؟ جامعش را آن موضوع گرفتند، لذا گفتند باید موضوع باقی باشد، مراد از بقای موضوع یعنی این در اصطلاح قدیم که حالا ان شا الله در یکی از تنبیهای خواهد آمد بحث بقای موضوع که آن جا عرض می کنیم آقایان ما جور دیگر ای معنا کردند. این بقای موضوع یعنی همان زن هست، یک حالت داشت آن حالت عوض شد حالت دیگری دارد، حالت اول حکم داشت حالت دوم نداشت، جامعش چیست؟ ذات زن، جامع ذات زن است، این حکم را از این حالت به آن حالت می دهد، این می شود اسمش استصحاب پس اگر خوب دقت بکنید یک ظرافتی و نکته ظریفی مابین هر دو وجود دارد، ما بین قیاس و استصحاب، حالا وقتی که این ها آمدند استصحاب را، البته از قرن اول شروع شد در ضمن فتوا، قرن دوم شروع شد مثل ابوحنیفه، ظاهرا منکر استصحاب است، مثل شافعی مثبت استصحاب، رفت در شبهات حکمیه یعنی احکام را، من عرض کردم استصحاب در شبهات حکمیه این کار اصول است، اصلا ما در اصول از این استصحاب بحث می کنیم، استصحاب در شبهات موضوعیه کار قواعد فقه است، اصطلاحا یعنی آمدند سه تا علم را جدا کردند، سه تا بحث را، فقه، قواعد فقه و اصول، این ها را جدا کردند، استصحاب در شبهات حکمیه شد اصول، استصحاب در شبهات موضوعیه شد قواعد فقه، رفت به قواعد فقه، البته اهل سنت قواعد فقه هم می گویند اما بیشتر الاشباه و النظائر می گویند، رفت تو بحث اشباه و نظائر، در ما رفت تو بحث قواعد و یک توضیحاتی هم سابقا راجع به این ظرافت هایی که در این بحث است توضیحاتی را کرارا عرض کردیم، دیگره حالا امروز این مقدار بس است، بحث سر این بود، خوب دقت بکنید، آن وقت اهل سنت دو تا روایت داشتند، هر دو روایت هم در موضوع خارجی است و در قصیده خاص، یکی در باب صلوٰه بود، در صحیح بخاری هم هست، در کتب دیگرشان هم هست. در بین ماها هم هست، این که نه فقط بین آن ها، و آن این که اگر انسان در حال نماز شک کرد وضویش باطل شده یا نه پیغمبر می فرماید ادامه بدهد، این شیطان است، آن نماز را ادامه بده که اصطلاحا گفتند استصحاب، اسم

این را استصحاب گذاشتند، یک مورد دیگرش هم در شک در رکعات است، این هم در صحیح بخاری هست، شک بین سه و چهار کرد بینی علی یقینه، به آن یقینی که دارد لذا مشهور بین اهل سنت اخذ به اقل شده، یعنی گفتند سه رکعتش که مسلم است همان سه رکعت، چهارم بهش اضافه کنند، این اهل سنت در مسئله شک در رکعات معروف و مشهورشان چون این تفسیر ما هم بین رکعت و دوم باشد قبل از سجده و اتمام سجده و رکعت و این ها، این بحث ها را هم ندارند، اگر شک در رکعات کرد در آن جا بنای، هر دو هم شبهات موضوعیه اند، هر دویشان، لکن از همان اول که بحث استصحاب مطرح شد، خوب دقت بکنید! ولو بحثشان در اصول شبهات حکمیه بود لکن گفتند چون پیغمبر در این مورد دو تا مورد گفته این را تعمیم می دهیم، همان تفکر قیاسی، تصریح هم دارند که قیاس می کنیم. دو مورد جزئی بود از این دو مورد جزئی خارج شدند، البته تایید کردند به این که مثلاً یک شهری باشد شک بکنیم حکم به بقایش می کنیم، زید زنده بوده حکم به بقا، این مثال ها را هم زدند، این مثال های عرفی را هم اضافه کردند، آن وقت چی در آوردند؟ استصحاب در شبهات حکمیه، تمام این مثال ها در شبهات موضوعیه بود، آن دو تا حدیث هم در شبهات موضوعیه بود، این وضع روشن شد؟ خب طبعاً مخالف هم در آن قصه می آید، مخالف می آید می گوید آن روایت در شبهات موضوعیه است ربط به حکمیه ندارد، ما اثبات احکام الهی نمی کنیم مثل ابن حزم و این ها، این ظاهری ها اصرار زیاد تمام احکام فقط از راه کتاب و سنت، هیچ راه دیگری هم نداریم، نه قیاس را قبول می کنند نه اجماع را قبول می کنند، ظاهری ها اجماع را هم قبول ندارند، قیاس را هم قبول ندارند، هیچ راه دیگر را هم قبول نمی کنند، خب طبیعتاً وضع مطلب الان روشن است دیگه، یعنی الان برای شما کاملاً، خب آن ها چون بحث قیاس را قبول کردند گفتند موردش خاص است لکن تعمیم می دهیم، روشن شد؟ این کاری بود که اهل سنت. خب در بین اصول ما هم که آمد، در روایات ما.

پرسش: ظاهری ها در مسائل جدید چکار می کنند؟

آیت الله مددی: می گویند همه اش در قرآن و سنت هست، اگر نباشد حلال است، خیلی راحت، اصلاً آن ها معتقدند ما من شیء إلا و فی کتاب أو سنة و این باید توش باشد، البته در تعمیم به کتاب یک مبانی خاصی دارند، مثلاً أفمن کان مومناً کمن کان فاسقاً می

گوید از این در می آید که دیه کافر مثل مسلمان نیست، خب همچنین چیزی در نمی آید، خواهی نخواهی همان مشکل حجیت ظواهر کتاب به معنای اهل سنت پیش می آید، آن ها این راه را می روند یعنی مثلاً می گویند از این آیه مبارکه در می آید که اهل کتاب مثلاً کافر دیه ندارد، خب ما از هیچ جای آیه این معنا را در نمی آوریم، اُفمن کان مومناً کمن کان فاسقاً توش دیه در نمی آید، بحث دیه از توی آیه در نمی آید، من عرض کردم بحث حجیت ظواهر که اخباری ها مطرح کردند این بود.

حالا به هر حال این را خوب دقت بفرمایید، خب طبعاً علمای ما که در اصول آمدند آن ها مثل مرحوم سید مرتضی که عبارت مرحوم شیخ طوسی را هم خواندیم، شیخ طوسی به یک معنا استصحاب را قبول کرد که دیروز توضیحاتش را عرض کردیم، البته یواش یواش در اصول ما استصحاب جاری شد، اخباری ها من چند دفعه عرض کردم مخصوصاً از زمان علامه به بعد که این قواعد اصولی آمد، اخباری ها چند تا مسئله است که اساساً با اصولی ها مخالفند چون حتی یک رساله هم چاپ شده، موارد اختلاف بین اخباری ها و اصولی ها ارجاعش داده به حدود ۶۰ مورد لکن عرض کردم حدود نه تا یازده مورد است، آن رؤس مطالبی که اخباری ها با اصولی ها مخالفند، یکیش هم همین استصحاب است، یکی از آن نکات اساسی که اخباری ها ضد اصولی ها هستند همین استصحاب است و مراد از این استصحاب در شبهات حکمیه است مثل همان حکم زن مثلاً و لذا مرحوم ملا محمد امین استرآبادی لطیف است، می گوید در روایات که نگاه می کنیم در شبهات حکمیه در بعضی هایش طبق استصحاب است و بعضی هایش هم طبق استصحاب نیست، راست هم می گوید، خب ما روایت داریم که زن بعد از پاک شدن، بعد از انقطاع دم قبل الاغتسال حرمتش برداشته می شود، خب این خلاف استصحاب است، راست هم می گوید ملا محمد امین، انصافاً ملا محمد امین خیلی متتبع است، خیلی کار کرده، یک تندی هایی دارد، حرف های نامربوط و اهانت هایی دارد، آن ها را حذف بکنیم، خب بحث علمی است، بحث علمی که توش فحاشی نمی خواهد، خب مطلبت را بگو، آن آقا هم مطلبش را بگوید، این دیگه فحاشی و اهانت کردن و مثلاً به این که شیعه در دو روز از بین رفت، یکی زمان سقیفه و یکی هم وقتی که علامه این اصطلاحات را قرار داد، خب این ها خوب نیست، این ها بحث علمی نیست، حالا انسان هر مقدار هم با این اصطلاحات مخالف باشد تشبیه این به سقیفه انصافاً دور از آبادی است، انصافاً کار درستی نیست. به هر

.....

حال این را خوب دقت بکنید یکی از اساسی ترین موارد اختلاف اخباری ها با اصولی ها همین استصحاب است و لذا هم وقتی وحید بهبهانی رحمه الله شروع کرد در مقابل، آن هم به عکس رفت روی استصحاب، استصحاب در شبهات حکمیه حجت شد، دقت بکنید، به خلاف این آقایان که به شدت استصحاب را حجت نمی دانستند از این طرف حجت و بعد هم مرحوم شیخ انصاری که خب در رسائل ایشان مسلم گرفت و بین اصحاب ما جا افتاد، البته قبل از شیخ انصاری یک تفصیلی از مرحوم به نظرم فاضل تونی باشد، تازگی بحث احکام وضعی و تکلیفی را داشتیم به نظرم در باب استصحاب این تفصیلش مال وافیه است مال فاضل تونی، بین احکام وضعی و تکلیفی تفسیر قائل شد، شیخ هم این تفصیل را رد کرد گفت نه فرق نمی کند، استصحاب در احکام کلیه جاری می شود مطلقا، چه وضعی باشد چه تکلیفی باشد، البته احکام وضعی یک نحوه خاصی است، جعلشان نحوه خاصی است، حالا آن بحثش جای خودش. علی ای حال کیف ما کان پس بنابراین خوب دقت بکنید، بعد از شیخ هم تا زمان ما دیگه تقریبا این قبول شد، آن وقت قبل از اخباری ها مرحوم پدر شیخ بهائی دو مرتبه به آن روایات برگشت، البته با این تفاوت، خوب دقت بکنید، با این تفاوت که اهل سنت، ما هم تصادفا در آن دو مورد روایت داریم، همان دو موردی که اهل سنت دارند، البته ما در یک موردش که روایت داریم مال خارج نماز است صحیح زراره، یک موردش شک در رکعات هم مال، همه اش هم مال زراره است، ما یک مورد دیگه هم داریم که اگر شک کرد خون به لباسش رسیده یا نه فحص کرد ندید وارد نماز شد نمازش درست است، بعد آن خون را دید، فهمید که این خون هست، آن نمازش درست است استصحاب مثلا، این خلاصه است پس ما یک روایت زیادی داریم، آن ها دو تا دارند، از پیغمبر دو تا دارند البته آن ها در شک در وضوء در نماز دارند، مال ما خارج نماز است، دقت کردید؟ عرض کردیم از مالک هم نقل شده، ایشان شک در وضو را در نماز استصحاب را جاری می داند، در خارج نماز نمی داند، یعنی اگر در خارج نماز شک کرد وضو دارد یا نه باید دو مرتبه وضو بگیرد چون احراز می خواهد دیگه، لا صلوة إلا بطهور، احراز طهارت باید بکند اما در داخل نماز به خاطر روایت، پرسش: قصد احراز نمی خواهد؟

آیت الله مددی: نه احراز نمی خواهد، طهارت، لا صلوة إلا بظهور، طهارت احراز، این حدث احراز بخواهد بحثی است که من دیروز

مطرح کردم

پرسش: لا وضوء إلا بالحدث،

آیت الله مددی: نداریم، اگر داشته باشیم، با بحث اگر بحث نکنید، ببینید دقت بکنید این به دیروز بر می گردد، شما آن ذهنیت دیروز

که حدث احراز می خواهد، این بحثی است که دیروز مطرح کردم و جوابش هم دادیم

پس بنابراین این روایات را اصحاب ما آوردند، فقط فرق ما، خوب دقت بکنید با اهل سنت، در اهل سنت روایت موردی است، با

قیاس تجاوز از مورد روایت، در روایات ما یک نکته ای دارد فإنک کنت علی یقین من وضوئک، به اصطلاح آقایان این قیاس را

قبول می کرد، چرا؟ چون منصوص العلة بود، فإنک کنت علی، چون تصریح شده از این در می آوریم که اگر انسان یقین داشت شک

کرد باید به یقینش باقی باشد، می خواهم بگویم یک دفعه اخباری ها اشکال نکنند چطور شد شما اصولی ها هم در شبهات حکمیه

برگشتید مثل اهل سنت، این زیر بناها روشن بشود، این زیر بناهای تاریخی روشن بشود، اهل سنت به قیاس، با قیاس تمسک به آن دو

روایت کردند، با قیاس، به ضمیمه و إلا آن دو مورد یکیش شک در وضو در اثنای نماز و یکیش هم شک در رکعات است، این اصلا

ربطی به شبهات حکمیه ندارد اصلا پس آن ها در حقیقت مراجعه کردند به قیاس.

اما ما مراجعه به قیاس نکردیم چون در نص ما تعلیل آمده، فإنک کنت علی یقین و لیس لك أن تنقض، و لا تنقض الیقین بالشک،

چون در یکی ما تعلیل آمده حالا اسمش هم قیاس بگذاریم می شود منصوص العلة، به قیاس منصوص العلة هم که آقایان عمل می

کنند.

پرسش: آن اشکال خودتان که مدرج بودن این روایت است

آیت الله مددی: آن بحث دیگه، حالا مدرجش را نگفتم، چیز دیگه جای دیگه گفتم.

.....

حالا اجازه بدهید من توضیحاتش را عرض بکنم لذا یواش یواش، روشن شد؟ اما تاریخ این روایات، عرض کردیم روایاتی که ما داریم از همه اش مهم تر این سه تا صحیح زراره است، این را خوب دقت بکنید، این سه صحیح زراره مهم است و مخصوصا تحلیل در این آمده، بقیه ندارد، این تحلیل این طوری را ندارد، بقیه اش مثلا یک روایت مصدعه هست اگر یاد مبارکتان باشد حضرت می فرمایند کل شیء لک حلالٌ حتی تعلم أنه حرامٌ بعینه، و ذلک مثل الثوب یكون علیک و لعله، بعد امام بعد از این که این اصل را می گوید بعد امام آخرش می گوید و الاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم به البینه، همه اشیاء بر این هستند تا یقین به خلاف پیدا بکنند یا بینه بیاید، این شبیه حرف های دیروز ما یعنی از این عبارت این جور معلوم می شود مثلا شما دیدید زید رفت یک لباسی را خرید شما حکم به ملکیت می کنید، آمدند به شما گفتند ما می دانیم دیشب ایشان فروخت، می گوید نه، حتی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم، یا باید بینه بیاید یا علم پیدا بکنید پس معلوم می شود که این و لذا هم به همین حدیث در باب استصحاب تمسک کردند که سابقا هم توضیحش گذشت، این حدیث اصالة الحل است، اصالة الحل ربطی به استصحاب ندارد. حالا دیگه توضیحش را تکرار نمی کنیم اما این سه صحیح زراره، عرض کردیم هر سه صحیح ظاهرا از کتاب حریز است، و عرض کردیم کرا را مرحوم زراره شاگرد های متعددی دارد آثاری که ما داریم، پیش ما هنوز ثابت نشده خود زراره در ابواب فقه کتاب داشته یعنی بر فرض هم اگر از امام صادق نوشته، نوشته هایش را نداده، خودش نقل کرده، ظاهرا شفاهی نقل کرده، ظاهرش این طور است. عرض کردیم شاگردان بسیار معروفش هم این چند نفرند، حریز هست، حریز ابن عبدالله سجستانی است، جمیل ابن دراج هست، پسر برادر ایشان عبدالله ابن بکیر هست و مرحوم عمیر ابن اذینه، این چند تا شاگرد معروف ایشان اند که آثار ایشان را نقل کردند و چون این کار ها نشده ما یک مقارنه ای هم بین آثار این ها در جاهای دیگه کردیم، چون در این جا منحصر از راه حریز است دیگه مقارنه نمی توانیم بکنیم، مقابله نمی توانیم بکنیم مثلا اگر عمر ابن اذینه هم این مطلب را نقل کرده بود بین نقل حریز با عمر مقابله می کردند که این چجوری نقل کرده، متاسفانه کس دیگری هم چون این ها ظرافت هایی است که جای دیگه گفته نشده، هنوز هم گفته نشده، ما این ها را بگوییم که برایتان روشن بشود، هنوز هم ما در این مورد غیر از حریز نداریم، منحصر در حریز است، دقت می کنید؟ آیا زراره

دقیقا گفته لا تنقض الیقین بالشک؟ این که بگوییم امام فرموده که خیلی بعید است، چرا؟ چون آقایان مجموعا سیزده چهارده روایت در استصحاب ذکر کردند، کلمه لا تنقض الیقین فقط منحصر از راه زراره است، بعید است این کلام، این تکه کلامشان بوده فقط یک نفر نقل بکند، عرض کردم یک نسخه هم از حدیث اربعمائه داریم، فإن الیقین، آن نسخه ای که الان متعارف داریم لا یدفع بالشک، یک نسخه از این داریم فإن الیقین لا ینقض بالشک، به استثنای این مورد که اختلاف نسخه دارد دیگه ما لا تنقض الیقین بالشک نداریم لذا این احتمال خیلی قوی است که اختراع زراره باشد و إلا این تکه کلام امام باشد به دیگران هم فرمودند، این طور نیست که به یک نفر فرموده باشند، ظاهرا نقل به معنا کرده، ظاهرش این طور است و إلا، مثلا این حدیثی است مال عبدالله ابن بکیر، إیاک أن تُحدث وضوئا، این تعبیر هم خاص است، إیاک اصلا تشدید دارد، مبادا وضو بگیری، إیاک أن تُحدث وضوئا حتی تسمع صوتا أو تجد ریحا، إیاک، این همان حدیث پیغمبر است که الان گفتیم از پیغمبر حدیث شده، حتی یجد ریحا أو یسمع صوتا اما این جا آمده، خب امام به عبدالله ابن بکیر نگفتند و لا تنقض الیقین بالشک، پس می گویم چون این اباحت را تا حالا نگفتند، دفعه دوم یا سوم است که تکرار می کنیم، در مقام جمع بندی، البته خوب دقت بکنید ممکن است شما بگویید این عین کلام امام است حالا بقیه نقل نکردند، آن بحث دیگری است، من نکات را مطرح می کنم که روش فکر بشود. چون این نکات تا حالا مطرح نشده لذا طبیعتا باید.

خب کتاب حریز هم عرض کردیم اصلش در کوفه نوشته، شده به قم آمده، چند تا یعنی مهم ترین نسخه اش هم مال ابراهیم ابن هاشم است، به قم آمده، این کتاب در قرن دوم به قم آمده، ببخشید واسطه قرن سوم ابراهیم ابن هاشم و دیگران به قم آوردند، خب در قرن چهارم هم توضیح دادیم دو تا از شخصیت های بزرگ حدیثی و فقهاتی ما، یکی مرحوم کلینی در اول قرن چهارم، یکی مرحوم صدوق در آخر قرن چهارم، این ها انصافا دست به پالایش زدند، احادیث را انتخاب کردند، در کتاب هایشان نقل کردند. البته من عرض کردم این هم باز کرارا می گویم ما هی احتمال می گویم برای احترام بزرگان چون مطرح نشده، احتمالی که ما می دهیم به نحو قوی، صدوق تصریحات استادش ابن الولید را گرفته چون آن هم معاصر کلینی است، خودش هم متوفای ۳۲۸ یا ۲۹ است علی المعروف و المشهور، ولو شبهه ای توش هست و مرحوم ابن الولید ۳۴۳، خیلی متقارب اند یعنی چهارده پانزده سال با همدیگه تفاوت

دارند، این دو تا از بزرگان قم اند، انصافا هم خیلی جلیل القدرند، من تعبدی نمی گویم، هم ابن الولید خیلی مرد فوق العاده ای است، حدیث شناس است، کتاب شناس است، دقیق است و هم کلینی، و البته بینشان هم عموم و خصوص من وجه است، ربما احادیثی را ابن ولید قبول کرده کلینی قبول نکرده و بالعکس، گاهی هم هر دو قبول نکردند و گاهی هم هر دو قبول کردند، غرض این نسبت بینشان هست، از عجائب کار این است که دو تا از این حدیث ها مخصوصا آن اولیش که به قول آقایان قاعده کلی دارد فانک کنت، این را نه کلینی آورده و نه ابن الولید، صدوق هم نیاورده. اصولا مرحوم صدوق در فقیه هیچ کدام از این روایات را نیاورده، از این سه تا روایت هیچ کدامش را نیاورده، پس در قرن چهارم وقتی اصحاب دست به تنقیح زدند حالا چی بوده مشکل؟ الان از من بپرسی من نمی دانم، ما الان قرن پانزدهم هستیم، قرن چهارم را، اما این را می بینیم، مرحوم کلینی هم دو تاش را نیاورده، یکیش همین حدیثی که توش ارتکازی است به قول آقایان، همین حدیثی که منشا تعمیم شد، نکته را دقت کردید؟ منشا تعمیم بین اهل سنت قیاس بود، منشا تعمیم بین شیعه فانک کنت، گفتند تعلیل بود، همین حدیثی که توش تعلیل است کلینی نیاورده،

پرسش: اصلا نیاورده یا در کافی نیاورده؟ جاهای دیگه؟

آیت الله مددی: کلینی غیر از کافی همچین چیزی ندارد.

مرحوم کلینی نیاورده. دقت کردید؟ ایشان همان حدیث، سه تا حدیث از زراره است، یکی در باب وضو است که اگر انسان چرت زد، یکی در باب نجاست لباس است و یکی هم در باب شک در رکعات، کلینی شک در رکعات را آورده، فقط این را آورده، تصادفا این روایت شک در رکعات هم مشهور بین اصحاب حمل بر تقیه می شود چون اصحاب ما قاعده بنا بر اکثر دارند، اصلا این روایتی که کلینی آورده یعنی آدم احساس می کند که حق با صدوق است که ایشان آن یکی را هم نیاورده، این توش شبهه تقیه و لذا إلی الان آقایان ما بحث کردند که اصلا این روایت را قبول نکنیم، تصادفا آنی که کلینی آورده همانی است که در آن شبهه است، روشن شد؟ این قرن چهارم ما.

پس یک: این تعبیر در روایات دیگه نیامده، این شبهه هست که زراره تصرف کرده چون زراره شاگرد حکم بوده، اصلاً زراره یک شخصیت اجتماعی داشته خودش فقیه بوده، وقتی که اولین بار خدمت امام باقر می آید و می گوید حضرت کتابی در فرائض و مواردی در آوردند، فرائض یعنی میراث، من می خواندم و من کنت من اعلم الناس، تعبیرش این است، بعد دیدم این کتاب مخالف لما علیه الناس و کنت اقول باطل باطل، این طور دارد، عده ای از اهل سنت این را به عنوان نقض آوردند، از این معاصرین اهل سنت عده ایشان این را دیدم، این مراد این است که این اول امر زراره است، این اول امرش بوده و مرد ملائی بوده، اصلاً در عده ای از روایات می رود مطالب امام صادق را با حکم مباحثه می کند، مثلاً امام فرمودند که اگر نافله و فریضه ای شد اول فریضه را بخوان، می گوید آمدم اول به حکم در کوفه گفتم گفت خیلی خب، باز سال دیگر رفتم حضرت فرمود که پیغمبر مثلاً صبح خوابشان برده شده، وقتی خواستند قضا کنند اول نافله را قضا کردند بعد فریضه، آمدم به حکم گفتم، گفت ناقض حدیثک الاول، تو گفتی اگر نافله و فریضه بود اول فریضه، چطور اول پیغمبر نافله خواندند؟ نافله صبح را خواندند، باز به مدینه رفتم و به امام عرض کردم حکم این جور می گوید، اشکال کرده. حضرت فرمود چون لئنهما فاتتا جميعا، چون این جا هر دویشان فوت شده اما اگر حاضر باشد نه، یعنی می خواهم بگویم سه سال طول کشید، این مباحثه و رفت و آمد، هی کلام این آقا را برای امام صادق می برد، کلام امام صادق را برای این می آورد، این وضع ترکیب کار زراره را می خواهم به شما عرض بکنم.

پس یک بحث این است که آیا این تعبیر مال ایشان است؟ یا مال امام است؟ یک مشکل کار ما این است که تعبیر جای دیگه نیامده، یک مشکل دیگه، حالا می خواستیم این را بعد بگوییم همین جا هم اضافه بکنیم، عرض کردیم اهل سنت استصحاب را گفتند، اضافه بر استصحاب الیقین لا یزول بالشک را آوردند، و یکی از فروع این مسئله را استصحاب قرار دادند، یکی از فروعش، این الیقین لا یزول بالشک خیلی شبیه لا تنقض الیقین بالشک است، اصلاً عبارت خیلی شبیه آن است، حالا راجع به آن عبارت هم سابقاً توضیح دادیم چون یک مقدار جمع می کنیم یک توضیح نهایی هم ان شا الله

پس تا این جا روشن شد در قرن چهارم دو تا حدیثش که مسلم نیامد، این در قرن چهارم، یکیش هم مرحوم کلینی آورد باز هم صدوق نیاورده، البته حدیث دوم را صدوق فی باب علل الشرائع آورده چون قبول هم نکرده یعنی روایاتی که مصنفات است، در فقیه نیاورده، این راجع به این سه تا روایت اساسی مخصوصا حدیث اول که تعلیل دارد یعنی بیشترین بحث را باید روی حدیث اول کرد چون حدیث های دیگه تعلیل ندارد، این یکی تعلیل دارد، فإنک کنت، البته حدیث دوم هم و لم ذلک، لأنک کنت، آن جا هم تعلیل دارد، آن تعلیلش یک مشکل دیگه دارد که حالا من نمی خواهم وارد آن بحثش بشوم، این که بیشتر بهش تمسک کرده این است، فإنک کنت علی یقین من وضوئک، این راجع به این

در قرن پنجم مرحوم شیخ طوسی این سه تا را آورده، در حقیقت اولین کسی که این سه تا را آورده شیخ طوسی است، آن در قرن پنجم، تسلسل زمانیش حفظ شد، حریر در قرن دوم، نیمه اول قرن دوم این را نوشته، در قرن سوم شواهد کاملا واضح است که به قم آمده، در قرن چهارم قبول نشده، در قرن پنجم مرحوم شیخ که غالبا هم کلمات کلینی را نقل می کند، شیخ این طوری است، این را هر سه را نقل کرده، آن دو تا را هم که آن بزرگان نقل نکرده بودند، البته در فقیه، یکیش در کتاب علل آمده، مرحوم شیخ طوسی این ها را آمده از کتاب حسین ابن سعید گرفته، آن هم دوره با ابراهیم ابن هاشم است، خیلی عجیب است، با این که شواهد کاملا پیش ما کافی است که این حدیث در کتاب ابراهیم ابن هاشم موجود بوده، حدیث در کتاب ابراهیم موجود بوده، شیخ حالا کتاب ابراهیم پیشش نبوده یا نسخه پیشش نبوده، نمی دانم چی شده، شیخ علی خلاف طریقه، شیخ اصولا روایات حریر را از طریق کلینی می آورد، کلینی هم از طریق ابراهیم ابن هاشم، عادتاً شیخ این کار را می کند، شیخ این را از کتاب حسین ابن سعید مال قرن سوم، از کتاب حسین ابن سعید آورده، خوب دقت می کنید؟ خب در قرن چهارم هم عرض کردیم نیامده، شیخ هم که آورده شیخ از آن در بحث استصحاب در اصول استفاده نکرده، اصولا حتی اصحاب ما مثل علامه که قبول کرده از راه روایت وارد نشده، همان حرف هایی که اهل سنت گفتند سیره عقلا، ارتکاز عقلائی، همین حرف هایی که گفته شد، این که مثلاً حالت سابقه را اخذ می کند، عرض کردیم از قرن دهم مرحوم پدر شیخ بهائی این را در استصحاب کشید، اخباری ها هم که مخالفت کردند، بعد دو مرتبه اصولی ها در استصحاب کشیدند و در

استصحاب احکام کلیه کشیدند، شبهات حکمیه کلیه، که در کل اصول به درد می خورد، این یک ترکیبی بود و تاریخی بود از وضع حدیث بین اهل سنت و بین ما، اهل سنت چجوری برخورد کردند و اصحاب ما در این مدت چجوری، آن وقت مشکل کار حالا غیر از این که واضح شد برایتان که به لحاظ تاریخی با مشکلاتی روبروست، البته عرض کردم اصحاب ما بزرگان ما این حدیث را قبول کردند مخصوصا حدیث اول را، حالا فرض کنید به این ها بگوییم این منفرد شیخ است، خب می گویند منفرد باشد، شاید مثلا به ذهن ابتدائا بیاید یک نوع تحلیل شیخ است، گفت چون تا دویست سال مقلد شیخ بودند، ما هم گفتیم تا همین زمان خودمان مقلد، مقلد به این معنا و إلا این ها خودشان را مقلد نمی دانند، خوب دقت بکنید چی می خواهم بگویم، می گویند خب شیخ نقل کرده، منفرد باشد، کلینی نظرش این بوده قبول نداشته، شیخ صدوق هم قبول نداشته، نداشته باشد، شیخ حالا از کتاب نسخه ابراهیم ابن هاشم نگرفته باشد، این را از کتاب حسین ابن سعید گرفته نسخه قابل قبولی است، احتمال این که نقل به معنا باشد و تصرف زراره باشد خب خلاف ظاهر است، حالا بقیه همچنین کلامی را از امام نقل نکردند، چون این ها قائل به حجیت تعبدی هستند، مادام که ایشان نقل کرده نقل ایشان حجت است، دقت می کنید؟ یعنی بحث سر این نیست که خیال بکنید وقتی من می گویم مقلد یعنی مقلد اصطلاحی، خب می گویند ما مقلد نیستیم چرا شما اسم ما را مقلد می گذارید، راست هم می گوید، تصوراتش همین است یعنی راست است، مطلب درست است، این طور نیست که روی یک مبنا تقلید کرده باشد یعنی همه را قبول دارد، خوب دقت بکنید! حالا ممکن بود اگر بهش بگویند که کلینی نقل نکرده، صدوق نقل نکرده، احتمالا و این یک نکات فنی داشته حالا ممکن است تزلزلی و إلا این ها روی مبانی خودشان کارشان درست است، حالا می ماند سر این مطلب که چرا کلینی و صدوق نقل نکردند، نمی دانیم، اما حالا حساباتش را بکنیم تا ببینیم کار به کجا می کشد.

اما حدیث اول که اساس احادیث است، حدیث اول را خوب دقت بکنید، عرض کردیم احتمال دارد من اسمش را سابقا گذاشتم قاعده سبب و مسبب، مرحوم آقای آقا شیخ هادی تهرانی اسمش را گذاشته قاعده مقتضی و مانع، احتمال دارد استصحاب نباشد، همین قاعده مقتضی و مانع باشد، یا تعبیر من، شاید تعبیر من بهتر باشد، قاعده سبب و مسبب باشد، آن قاعده این است که اگر شما صورتی از

سبب در ذهنتان آمد شما آثار آن سبب را بار بکنید، مسبب را بار بکنید تا جایی که یقینا این صورت از ذهن شما برداشته بشود، به همین معنا، دیدید یک آقائی رفت مثلاً چیزی را خرید این سبب ملک، شما بگویید مالک است، به شما گفتند فروخت، تا یقینی نشده آن صورت را ببینید، ببینید آن صورت در ذهنتان می ماند، آقا شیخ هادی اسم این را قاعده مقتضی و مانع گذاشته، هر وقت مقتضی پیدا شد فإنک کنت علی یقین من وضوئک، این وضو سبب است، مقتضی است برای طهارت، بلکه اگر روایت آمد که در باب صلوٰة با شک نماز نخوان، خوب دقت بکنید، این جا دست بر می داریم، اما اگر روایت نیامد فقط ما دلیل داریم که وضو طهارت می آورد، محدود به حد هم نیست، شرط خاصی هم نیست، تا این صورت در ذهن شما هست آثار طهارت را بار بکنید، شما وضو را که دیدید تا این صورت وضو هست لمس قرآن، مسجد رفتن، نماز خواندن، تا جایی که یقینا این صورت از بین برود، لا تنقض الیقین، پس این ربطی هم به استصحاب ندارد به یک معنا، حالا چون فردا توضیح امروز نمی رسم، این یک احتمال در حدیث بود فإنک کنت علی یقین که ربطی به استصحاب نداشت.

نکته دیگر این است که احتمالاً که من عرض کردم، این از فوائد دوره دوم ماست، اصلاً این ناظر به یک دعوای دیگری باشد، یک بحثی بوده بین اهل سنت عرض کردیم این هم تصادفی من نگاه کردم، چون در این کتب متعارف اهل سنت ندیده بودم، در کتاب بدایة ابن رشد دیدم، بدایة المجتهد، ایشان در ذیل این مسئله که اگر چرت زد و شک کرد می گوید علما دو جورند، یکی علمائی که قائل به یقین اند و یکی علمای شک، ایشان تعبیرش این است، ایشان می گوید اگر شما چرت زدید یک عده از علما می گویند اگر یقین داری حدثی از تو صادر شد، خوب دقت بکنید، مثلاً بولی چیزی حدثی در حال این چرت زدن از تو صادر شده آن وقت وضویت باطل است، نه چرت زدن، حتی خواب، اما اگر یقین نداری آن وقت وضویت درست است، عده ای می گفتند نه، اگر شما خوابیدی یا چرت زدی همین که شک کردی وضویت باطل است، این را هم دقت می کنید چی می خواهم بگویم؟ پس مراد این ها از یقین و شک، یقین و شک به یک حدثی، مرحوم شیخ طوسی قدس الله نفسه که این حدیث را آورده یقین و شک را به خود نوع زده، یعنی علمای ما این جور فهمیدند یقین داری خوابیدی، وضویت باطل است، شک داری خوابیدی وضویت درست است، علمای ما این جور

.....

فهمیدند، شیخ این جور فهمیده، این می شود استصحاب، آن مطلب، مطلب دیگری است، آن بحث استصحاب نیست، می گوید اگر خوابیدی یا چرت زدی یقین داری حدث دیگری مثل ریح یا بول، حدث دیگری از تو صادر شده این جا نوم ناقض است، اگر یقین نداری نه درست است، وضویت درست است، در مقابل یک مکتب دیگه همین که شک بکنی یک حدثی در حال چرت یا نوم از تو صادر شده وضویت باطل است، شک، اسم این را گذاشت مدرسه الشک، اسم آن را گذاشت مدرسه الیقین،

پرسش: این نوم را ناقض نمی داند؟

آیت الله مددی: احسنت خود نوم را نمی داند

دیگه فردا، وقت تمام شده و إلا این را باید امروز تکمیل می کردم، این اصلاً کلاً از

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين